

اصلاحات داشت، می‌شنوم. گرچه عملاً اصلاحاتی هم رخ نداد و با همان ساختار دیکتاتوری پیش آمدیم و بیش از ۸۰۰ شماره ادامه داده ایم!

«به‌عنوان یک یادداشت‌نویس حرفه‌ای، چگونه موضوعات و زاویه‌دید خود را برای نگارش انتخاب می‌کنید؟ آیا فرایند خاصی برای ایده‌یابی و نگارش یادداشت‌هایتان دارید؟

شخصاً در یادداشت‌نویسی سعی می‌کنم ابتدا به نکته‌مشخصی که به نظرم قابلیت طرح دارد و درعین حال همه هم آن را نگویند، در ذهنم برسم. یعنی آنچه می‌خواهم بگویم، برای خودم روشن باشد. گاهی هم چند سطح تحلیل برای خودم تعریف می‌کنم، آن را یادداشت می‌کنم، سپس ذیل آن، بحثم را بسط می‌دهم. نکته کلیدی در یادداشت‌نویسی ورودی آن است. ورودی مطلوب به نظر من، آن است که هم نوعی زبان‌آوری و شوک کلامی با خود داشته باشد و هم به‌سرعت بتواند موضوع را مطرح و امکان ورود به بدنه متن را فراهم کند. البته، یادداشت‌های احساسی و اصطلاحاً دلنوشته‌ها عموماً ساختارشکن هستند و در این تعریف نمی‌گنجد.

«باتوجه به تغییرات سریع در صنعت رسانه و ظهور رسانه‌های دیجیتال، به نظر شما روزنامه‌های کاغذی مانند هم‌میهن چگونه می‌توانند همچنان مخاطبان خود را حفظ کنند و در رقابت با پلتفرم‌های آنلاین موفق باشند؟

روزنامه باید کار خود را انجام دهد. تیتتر خوب بزند. صفحه تشکیل ببیند. سرمقاله و یادداشت‌های جدی و جامع‌نگرانه داشته باشد. به مبانی فکری و اصول خود پایبند باشد. خیلی هم دنبال فضای مجازی، دیده شدن و... نباشد یا بدتر از آن بخواهد مجازی دور شود. معتمد اگر روزنامه کار خود را درست انجام دهد، طبیعتاً فضای مجازی هم سراغ آن می‌آید و مطالب‌اش منعکس می‌شود. البته در این مورد خیلی‌ها با من موافق نیستند، ولی نگاه که می‌کنم، می‌بینم اگر ما همان راه رفتن کلاغ‌وار خودمان را که بلدیم، برویم؛ بهتر است از اینکه ادای یکب را در بیاوریم و معمولاً به جایی هم نرسیم.

«همکاری طولانی مدت شما با محمد قوچانی چه تأثیری بر سبک روزنامه‌نگاری و دیدگاه حرفه‌ای‌تان داشته است؟ آیا خاطره یا تجربه خاصی از این همکاری دارید که بخواهید به اشتراک بگذارید؟

در حوزه سردبیری، من از دو نفر متأثر هستم؛ اول، دکتر کریم ارغنده‌پور و دوم، محمد قوچانی. دکتر ارغنده‌پور توان مدیریت بالایی داشت. آن هم در روزنامه‌ای سیاسی-حزبی مثل نوزور با شورای سردبیری و مشاورانی که همه ژنرال بودند. ایشان با همان روحیه و بیان ملایم، می‌توانست همه آن ژنرال‌ها و البته ما جوان‌ها و بدنه روزنامه را به خط کند، انسجام دهد و پیش ببرد. اما محمد قوچانی یک ژنرال تنها بود (مشابه تیتتر لیبرال تنها!). البته بسیاری از کسانی که در روزنامه شرف بودند در سال‌های بعد، خود به ژنرال‌های مطبوعات تبدیل شدند و چند نفر از آنان مانند محمد طاهری، رضا خجسته‌رحیمی، مهدی یزدانی خرم، اکبر منتجبی و... سردبیری نشریات و روزنامه‌های وزین و موثر دهه ۹۰ تا امروز را بر عهده گرفتند.

قوچانی برخلاف ارغنده‌پور، خیلی پرنرژی، پر جنب‌وجوش، دارای ایده کلی و درعین حال سختگیر در جزئیات بود. با آنکه رفاقت خوبی با اغلب تحریریه داشت، ولی در مدیریت و خط‌دهی کلان کار، دیکتاتور بود. من البته از این دیکتاتوری دفاع می‌کنم. سردبیر باید دیکتاتور باشد. چون بالاخره باید درباره تیتتر، عکس جلد، ختم‌مشی کلی و سوزو‌های اصلی یک‌نفر تصمیم بگیرد. (البته مدیر مسئول و دیگران حق دارند بنا به ملاحظات حقوقی یا سیاسی، درباره خروجی کار سردبیر و تحریریه نظر دهند و حتی مطلب یا تیتتری را حذف یا اصلاح کنند؛ ولی هویت کلی و مبانی کار را باید یک‌نفر تعیین کند و او هم، سردبیر است). برگردم به بحث اصلی. به‌نظرم، ارغنده‌پور و قوچانی سردبیرانی از دو مدل متفاوت بودند. یکی با ژنرال‌ها کار می‌کرد و یکی با جوانان در حال تجربه و آموختن. اولی، باید بیشتر هماهنگی می‌کرد که البته در همان هم، نوعی دیکتاتوری وجود داشت. دومی، باید نقشه‌راه می‌کشید و انرژی زیادی که آزاد شده بود وارد کانال‌ها، سدها و... می‌کرد. گرافیک، ساختار محتوایی روزنامه، چینش تحریریه، نوع تیتترزنی و... این کانال‌ها و سدها را شکل می‌داد. من از هردوی این بزرگواران خود را متأثر می‌دانم و آموختم. البته تفاوت اصلی من با قوچانی (اگر این مقایسه بجا باشد)، این است که او هر از چندماهی یا حداکثر یکی، دو سالی فرمت‌ها و قالب‌های خود را تغییر می‌داد. اما من از این نظر، سخت‌تر و شاید متحجرم و آن الگوی اولیه هم‌میهن را با گذشت سه‌سال تغییر نداده‌ام و بعد است تغییر هم‌دهم.

«یکی از نقاط قوت روزنامه هم‌میهن، تعادل بین محتوای عمیق و جذابیت بصری است. چگونه بین فرم و محتوا در تولید یک روزنامه، تعادل برقرار می‌کنید و چه نقشی در طراحی ظاهری روزنامه ایفا می‌کنید؟

از ابتدای انتشار روزنامه تأکید داشتیم و دارم که فرم و جذابیت بصری، حداقل ۵۰ درصد کار است و در هویت‌بخشی روزنامه شاید تا ۷۰ درصد هم سهم داشته باشد. البته خروجی گرافیک صرف هم بدون محتوا و الزامات متن‌نگاری، نهایتاً ابتذال است. شما نمی‌توانید تیتتر ضعیف یا بی‌ربط بزنید و بعد بخواهید با عکس، طرح و گرافیک صفحه اول موثر در بیاورید. یا اینکه تیتری جذاب بزنید ولی عملاً مطلب و محتوای جدی نداشته باشید. بنابراین درباره هم‌میهن ضمن اهمیتی که گرافیک دارد، نباید درباره آن غلو کرد و سهم محتوا، جهت‌گیری‌ها و هویت کلی مجموعه را نادیده انگاشت. کم‌اینکه خیلی از روزنامه‌ها در این دو، سه سال سعی کرده‌اند در گرافیک و طراحی جلد از هم‌میهن تقلید کنند که البته تقلیدشان در همان سطح گرافیک هم ضعیف و پیرایه



است. اما عامل اصلی که نتوانسته‌اند به هم‌میهن نزدیک شوند، فقدان مبنا و انسجام فکری و ضعف محتوایی است که خروجی آن، بیشتر به آتش شله‌قلماک‌ر می‌ماند تا روزنامه. اما درباره نقش خودم در بخش صفحه‌آرایی، باید بگویم که هر روز روی کاغذ تقویم رومیزی، یک شکل کلی صفحه و تیتترها را می‌کشم و می‌گذارم در جیبم. دو، سه ساعتی در جیبم دم می‌کشد تا حدود ساعت ۷ یا

دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۴۰۴
سال چهارم، شماره ۸۰۱
www.hammihanonline.ir

حداکثر ۸ شب، آن را درمی‌آورم و به مهدی قربانی (مدیر هنری روزنامه) ارائه می‌کنم و حداقل نیم‌ساعتی با الفاظی مهربانانه با هم درگیر می‌شویم تا در نهایت کار دربیاید. البته این وسط نقش مهمی هم برعهده سرویس عکس (آرش خاموشی و ستاره کاظمی و در دوسال‌ونیم نخست، امیر جدیدی) است که براساس موضوع عکس یک، چندین عکس از آرشیو یا منابع اینترنتی پیدا می‌کنند و به من پیشنهاد می‌دهند و من هم تعدادی را حذف می‌کنم و بقیه را در فولدر صفحه یک قرار می‌دهیم و از میان آنها، یکی را با مشورت مدیر هنری انتخاب و کار را آغاز می‌کنیم. درباره عکس هم، اولویت و اصرار من بر عکس روز و خبری است. جز چندمورد خاص و بعضاً از سر ناچاری یا اهمیت فوق‌العاده سوزه یا خبری‌بودن و خاص‌بودن مصاحبه، هیچ‌گاه مصاحبه‌ها را عکس یک نکرده‌ام. معتمد صفحه یک روزنامه، الیوم یا صفحه اینستاگرام شخصی بزرگان نیست که هرروز عکس تمام‌قدشان را با یک نقل‌قول بزنیم. مگر آنکه آن شخصیت، بخشی از عکس یا اتفاق خبری-تحلیلی روز باشد. نکته مهم اینجاست که صفحه اول هم‌میهن فرمت ثابتی ندارد (جز گوشواره‌ها و تیتترهای کنار لوگو) اما هویت مشخصی دارد. این تغییر فرم هم عموماً براساس فرم عکس تعیین می‌شود. یعنی ما برمبنای حجم و شکلی که عکس یک در صفحه اول دارد، بقیه عناصر صفحه‌رامی چینیم، البته در موارد خاص مثل درگذشت چهره‌های فرهنگی و هنری، به‌جای عکس از طرح‌های پرتره‌رنال استفاده می‌کنیم که هادی حیدری عزیز، زحمت آن را می‌کند و این طرح‌ها هم معمولاً بسیار ساده، جدی و سیاه‌وسفید هستند. البته امسال در شماره‌های منتشرشده بعد از عید نوروز، دو نوبت هم کاریکاتور روی جلد (از شهرام دبیری و بابک زنجانی) داشتیم که ممکن است در موارد خیلی استثنایی، باز هم از چنین کارتون‌هایی استفاده کنیم. کلاً من از گرافیک هم‌میهن مخصوصاً در صفحه اول راضی هستم. اما در صفحات داخلی، هنوز با ایده‌ال من و آنچه در ابتدای کار درباره‌اش صحبت کردیم، خیلی فاصله داریم که دلایل مختلفی هم دارد. معتمد می‌توان در صفحات داخلی هم خیلی بهتر کار کرد که البته ابزارها و الزامات خاص خود را می‌طلبد. ضمن آنکه مقداری هم آگهی‌ها در صفحات داخلی به گرافیک ضربه زده است که البته ناگزیر است و دست ما بالا!

«به‌عنوان سردبیر و روزنامه‌نگار، چه توصیه‌ای به جوانانی دارید که می‌خواهند وارد حرفه روزنامه‌نگاری شوند، به‌ویژه در شرایطی که این حرفه با چالش‌های اقتصادی و حرفه‌ای متعددی روبه‌روست؟

توصیه من این است که وارد نشوند. تاکنون هم سعی کرده‌ام هرکس خواسته وارد شود، به هر شکل (ازجمله کم‌توجهی و بی‌اعتنایی) او را منصرف کنم. دلیل آن هم، وضعیت ساختاری مطبوعات است که به خودم اجازه نمی‌دهم کسی را الوده آن کنم. نسل ما و قبل از ما که وارد مطبوعات شد، چشم‌اندازی نسبتاً مشخص از فعالیت شغلی و حرفه‌ای وجود داشت، اما الان هیچ چشم‌انداز و آینده‌ای وجود ندارد. خیلی از هم‌نسلان خود من سال‌هاست روزنامه‌نگاری را کنار گذاشته‌اند. البته این وضعیت مایه تأسف است. اما چه کنیم که چرخ روزگار است و دایره تقدیر خارج از اختیارات ما...

در پایان، با آنکه خیلی کلیشه‌ای است، ولی جادارد از مدیریت روزنامه، مشاوران گرانقدر، معاون بزرگوارم (مهرداد خدیر و پیش از او، مهدی افروزنش،) دبیران و اعضای تحریریه، طراحان و عکاسان، همکاران گرافیک، فنی و اداری که در این ۸۰۰ شماره مرا تحمل کردند و همراه این مسیر سخت و پرفراز و نشیب بودند و هستند، قدردانی کنم و امیدوارم بتوانیم همین مسیر را با قدرت بیشتر ادامه دهیم.

مهرداد خدیر و پیش از او، مهدی افروزنش،) دبیران و اعضای تحریریه، طراحان و عکاسان، همکاران گرافیک، فنی و اداری که در این ۸۰۰ شماره مرا تحمل کردند و همراه این مسیر سخت و پرفراز و نشیب بودند و هستند، قدردانی کنم و امیدوارم بتوانیم همین مسیر را با قدرت بیشتر ادامه دهیم.

مهرداد خدیر و پیش از او، مهدی افروزنش،) دبیران و اعضای تحریریه، طراحان و عکاسان، همکاران گرافیک، فنی و اداری که در این ۸۰۰ شماره مرا تحمل کردند و همراه این مسیر سخت و پرفراز و نشیب بودند و هستند، قدردانی کنم و امیدوارم بتوانیم همین مسیر را با قدرت بیشتر ادامه دهیم.

مهرداد خدیر و پیش از او، مهدی افروزنش،) دبیران و اعضای تحریریه، طراحان و عکاسان، همکاران گرافیک، فنی و اداری که در این ۸۰۰ شماره مرا تحمل کردند و همراه این مسیر سخت و پرفراز و نشیب بودند و هستند، قدردانی کنم و امیدوارم بتوانیم همین مسیر را با قدرت بیشتر ادامه دهیم.

مهرداد خدیر و پیش از او، مهدی افروزنش،) دبیران و اعضای تحریریه، طراحان و عکاسان، همکاران گرافیک، فنی و اداری که در این ۸۰۰ شماره مرا تحمل کردند و همراه این مسیر سخت و پرفراز و نشیب بودند و هستند، قدردانی کنم و امیدوارم بتوانیم همین مسیر را با قدرت بیشتر ادامه دهیم.

مهرداد خدیر و پیش از او، مهدی افروزنش،) دبیران و اعضای تحریریه، طراحان و عکاسان، همکاران گرافیک، فنی و اداری که در این ۸۰۰ شماره مرا تحمل کردند و همراه این مسیر سخت و پرفراز و نشیب بودند و هستند، قدردانی کنم و امیدوارم بتوانیم همین مسیر را با قدرت بیشتر ادامه دهیم.

می‌کند بزرگترین بحران ایران بحران نبود کاغذ است و سر آخر بغل صندلی مدیر هنری، مهدی قربانی که او هم در این شهربازی کمتر ذوق از جواد روح ندارد. در این روند خیلی اهل دموکراسی نیست. یعنی اصلاً نیست. کاری که او با شورای تیتتر کرد، لیاخوف یا مجلس شورای ملی نکرد. دیگر همه متوجه شدند صفحه یک برای جواد است. برای همین تقریباً یک روز در میان برای صفحه یک جنگ داریم، اره می‌دهیم و تیشه می‌گیریم. بعد از جنگ معمولاً به یک توافق می‌رسیم یا او خسته می‌شود یا من. جواد روح هر چقدر در صفحه یک دیکتاتور غیراصلاح‌پذیر و صلب است در صفحات داخلی به دبیر و گروه احترام می‌گذارد. کمتر پیش می‌آید که دخالتی کند. موضوع پیشنهاد می‌کند و نظر می‌دهد اما هیچ‌وقت دیکتاتور، مآبانه با صفحه دبیر بر خود نمی‌کند. وقت‌های معدود، مثل امروز هم که می‌خواهد مطلبی حتماً چاپ شود از هژمونی استفاده می‌کند، نه دیکتاتوری. چنان عواطف و رفاقت‌نپند را درگیر می‌کند که نتوانی به او نه بگویی. از سر ناچاری دل به دلش می‌دهی و از ذوقش خوشحال می‌شوی. دیروز از آن روزهای هژمونیکش بود. ظ‌هر صفحه را عوض کرد و عصر گفت یادداشتی هم بنویس. یادم به تقدیم کتاب «چنین کنند بزرگان» نجف دریابندری افتاد که نوشته، تقدیم از سرناچاری به فلان کس. من هم این یادداشت را از سرناچاری به جواد روح، سردبیر هم‌میهن تقدیم می‌کنم که به گمانم جز او هرکس دیگر سردبیر بود بعید بود این تقریباً سه سال را دوام آورده بودم.



علی ورامینی
دبیر گروه فرهنگ

نقد فرهنگی

سینما و نسل کشی غزه



ابراهیم عمران
روزنامه‌نگار

مشغول تماشای فیلم «ضایعات جنگ»، اثر برایان دی پالما بودم. دیدن فیلم که تمام شد؛ به مصائب مردم ویتنام طی آن دوران فکر می‌کردم. تجاوز، کوچکترین این دردها بود. فیلم‌های بسیاری از ویت‌کنگ‌ها ساخته شده است. رنج‌هایشان را مدیوم سینما تا حدود زیادی نشان داد. این درد برای طرف مقابل هم بود، آمریکایی که اسیر باتلاق ویتنام شده بود، بسیاری از نامدارانش از شرکت در جنگ خودداری کردند. محمدعلی کلی، از برجسته‌ترین آنها بود که حتی باعث تعلیق فعالیت بوکسی‌اش شده بود. در فیلم «علی» ویل اسمیت به خوبی این انگاره نرفتن به ویتنام را بازی کرده بود. در این افکار بودم که خبر رسید شهری در غزه به کلی از نقشه حذف شده است. آن اندازه بمب رویش ریخته شد که از جغرافیای هستی دور افتاد و محو شد. خانه‌ها ویران و زندگی‌ها افسانه شد. مانده‌ام کدام مدیوم هنری می‌تواند این حجم از ویرانی و سبب خوبی را نمایان کند. کدام وجدان بی‌الایش در این عصر دیجیتال که روح و روان به سردی ارتباطات گرایش و شهرت دارد، حاضر است از درجه دوربین سینما داستان‌اش را بازگو کند. شاید پیشرفت‌های تکنولوژی کار را برای کمپانی‌های فیلم‌سازی راحت کرده باشد، به نسبت آن دورانی که درباره ویتنام و سیاست‌های دولت‌های وقت از آیین‌ها و ساختن مولودرام‌های احساسی از این تراژدی قرن، شاد و سخت شده است. طرف ستیزه‌جوی جنگ که هیچ‌گونه حاضر به مصالحه نیست، رژیم‌ی است که پایه‌های ماندگاری‌اش منوط به سیاست‌های دولت‌های وقت آمریکاست. بعید است شرکت‌های فیلم‌سازی آمریکایی با همه سازوکارهای آزادمنشانه‌ای که در ساختارشان دارند، به این راحتی‌ها بتوانند از درنده‌خوبی بی‌بی و تیم‌اش، سناریو بنویسند. به‌حتم آنان در این سناریوهای احتمالی گوشه‌چشمی به حماس و گروه‌های فلسطینی هم دارند. ولی مگر چقدر می‌توانند میزانسن و دکوپاژ را طوری صحنه‌آرایی کنند که فقط یک طرف مقصر جلوه کند؟ چطور می‌توانند افکار عمومی دنیا را قانع سازند که این نبرد نابرابر از اصل داستان‌ش چیست. پرسش‌هایی از این دست با همه اظهارنظرهایی که سلب‌ریتی‌های آمریکایی دارند، کماکان این انتظار را تقویت می‌کند که بعد از پایان جنگ غزه، صورت‌بندی سینمایی‌شان در چه راهی گام خواهد برداشت؟ آیا فیلمی چون گلد ساخته می‌شود که حقایقی را حتی در لفافه به تصویر کشد؟ حقایقی که به صحرای سینا و جنگ یوم کیپور و سیاست‌های اشغال‌گرانه اسرائیل و تبعات آن می‌پردازد که با فشار سیاسی هنری کیسینجر برای پایان این غائله همراه می‌شود. هر چند به‌واسطه وسعت، بزرگی و امکانات سینمای آمریکا این انتظار از آنان می‌رود که دست به کار شوند ولی به‌حتم لای‌های اسرائیلی هم بیکار نخواهند نشست و اگر سیستم آزادانه فیلم‌سازی آمریکا هم اجازه بیان حقایق را دهد، این روایت، به سامان رساندنش سخت خواهد بود. ویتنام برای آمریکایی‌ها مشقت داشت و این رنج و هاموردی سیاسی نظامی را تا حدود زیادی به پرده سینما آوردند؛ هر چند زیرکانه ولی گاهی می‌شد پلان و سکانس‌هایی از بیان و نظر‌های‌های گوناگون را هم در آن دید. اینجا اما نشان دادن تفنگ در ابتدای فیلم و شلیک کردن یا نکردنش، مآبه‌ازاهای فراوانی دارد. شان پن در فیلم ضایعات جنگ یک آمریکایی مغرور، جنگ‌طلب و عاصی است. او جز کشتن و شلیک کردن کاری بلد نیست؛ هم‌رمزش اما رگه‌هایی از انسانیت دارد؛ انسانیتی که امروز در دنیای مدرن شاید کم ولی هنوز وجود دارد. سینمای بعد جنگ غزه و آثار مرتبط بدان می‌تواند درستی یا نادرستی آن را نمایان کند. تازه اگر همه اینها در تصور و خیال ما نباشد که منتظر فیلم‌های این جنگ ویرانگر باشیم...

